

ناموفق کیست؟^۱

پل تورنس، ترجمه الهه ربانی

چگونه یک دانش آموز، «ناموفق» می‌شود. عوامل زیر در به وجود آمدن فرد ناموفق دخیل هستند: تخیلات تحقیر شده، حافظه دست نخورده و بکار گرفته نشده، احساسات سرکوب شده، افکار نامربوط، پرسشی بدون پاسخ، ممانعت از خیالبافی و اظهار عقیده و...

مفاهیمی سنتی که برای تشخیص «موفق» از «ناموفق» که بر پایه مقایسه نمره پیشرفت تحصیلی یا هوشبهر، شکل گرفته است، دیگر معنایی ندارد و به عبارتی نمره بالای آزمون پیشرفت تحصیلی و هوشبهر ملاک برتری فرد نیست. به عنوان مثال، دو گروه از کودکان تیزهوش را در نظر بگیرید که در یک مدرسه ابتدایی معمولی درس می‌خوانند. دانش‌آموزان یکی از گروهها در «مقیاس هوشی استنفوردینه»^۲ در بیست درصد بالای کلاس خود قرار داشتند، اما در آزمونهای «تفکر خلاق مینه سوتا»^۳ موفقیتی نداشتند. گروه دوم در آزمونهای تفکر خلاق در بیست درصد بالای کلاس خود بودند، ولی میانگین نمرات آنان حدود بیست و شش نمره هوشبهر، پایین‌تر از گروه اول بود. با این وجود در طی چهار سال، هر سال بنابر ارزیابی انجام شده توسط آزمون «مهارتهای اساسی آیوا»^۴ و «آزمون مهارت خواندن گیتس»^۵ در مورد نتایج موفقیت‌های این دو گروه دانش‌آموز، تفاوتی حاصل نشد. بنابر عقیده سنتی، گروه اول به دلیل نمرات بالای هوشبهر خود، به عنوان «ناموفق» و گروه دوم به دلیل نمرات پایین‌تر هوشبهر، به عنوان «موفق» شناخته می‌شوند. با این حال به نظر معلمان، گروه اول دانش‌آموزان بهتری هستند زیرا سخت‌کوش، پر تلاش و جاه طلب تر هستند. به این ترتیب، بی‌انصافی به نظر می‌رسد که آنها را ناموفق بنامیم. از آنجایی که دانش‌آموزان گروه دوم جاه طلبی کمتری داشتند و نسبت به گروه اول کم تلاش تر بودند و عملکرد آنان به خوبی دانش‌آموزان گروه اول نبود، معنایی ندارد که آنان را موفق بنامیم و اگر مبنای موفقیت بر مقایسه «هوشبهر» و «آزمون پیشرفت تحصیلی»^۶ سنجیده شود، کار دیگری جز این نمی‌توان انجام داد.

معمولاً معلمان در تعیین فرد موفق یا ناموفق، رابطه بین ظرفیتها و نیازهای فردی و ایجاد یک محیط مناسب برای ابراز توانایی‌های آنان را در نظر نمی‌گیرند. در بعضی مدارس، به دلیل استفاده از روشهای سنتی، تعداد ناموفق‌ها از دانش‌آموزان موفق کمتر است و در بعضی دیگر تعداد اندکی ناموفق و تعداد بسیاری موفق وجود دارد.

بطور کلی ناموفق‌ها نمرات هوشبهر بالاتر و نمرات آزمون تفکر خلاق پایین‌تری نسبت به همکلاسیهای موفق خود دارند. در دومدرسه که تعداد نسبتاً بیشتری ناموفق داشت، نتایج زیر در پایه‌های پنجم و ششم به دست آمد:

دانش‌آموز	تعداد	هوشبهر	تفکر خلاق	پیشرفت تحصیلی
ناموفق‌ها	۱۱۱	۱۱۱/۲	۱۱۰/۹	۹۹/۸
موفق‌ها	۷۵	۱۰۱/۷	۱۲۴/۲	۱۱۰/۲

دقیقاً عکس این نتایج در پایه پنجم یک مدرسه ابتدایی بدست آمد. ابتدا در آغاز سال به همه دانش‌آموزان پایه پنجم «آزمون‌های میزان شده پیشرفت تحصیلی آیوا» و آزمون هوشی «ثورندایک، لورج»^۷ و «تفکر خلاق مینه سوتا» داده شد. پس از پنج ماه مجدداً همین آزمون‌ها تکرار شد و به این ترتیب «ناموفق‌ها» و «موفق‌ها» به طور تقریبی معین شدند و شاگردان طبق نمرات آزمون

۱. Intelligence (Lorge-Thorndike)

۷. Classroom Emotional Climate

تفکر خلاق خود، به سه گروه تقریباً مساوی تقسیم شدند. معلم کلاس از میان هفت دانش‌آموز بسیار خلاق، پنج نفر را براساس موفقیتشان، کاملاً جزو ناموفق‌ها به حساب آورد، همچنین شش نفر از هفت نفر را براساس شکستشان در بدست آوردن موفقیتی که طی پنج ماه از آنها انتظار می‌رفت، ناموفق محسوب نمود. از سوی دیگر همه دوازده دانش‌آموزی که نمرات پایینی در آزمونهای تفکر خلاق گرفته بودند براساس سطح موفقیتشان جزو موفق‌ها به حساب آورد و یازده نفر از دوازده نفر، در بدست آوردن موفقیتی که طی پنج ماه از آنها انتظار می‌رفت، جزو موفق‌ها شدند. به این ترتیب در این کلاس، دانش‌آموزان بسیار خلاق، ناموفق محسوب می‌شدند و دانش‌آموزانی که سطح خلاقیتشان کمتر بود، به عنوان موفق مطرح می‌گردیدند. چرا؟

نمره خود معلم در آزمون تفکر خلاق در بین نوزده معلم کلاس پنجم یکی از پایین‌ترین نمرات بود. با توجه به این مطلب که خود او نسبتاً خلاقیتی نداشت، احتمالاً موفقیت‌های ناشی از خلاقیت دانش‌آموزان خود را تشویق و تحسین نمی‌نمود. بدون تردید، او ترجیح می‌داد با قدرت در کلاس تدریس کند و به شاگردان خود فرصتی برای یادگیری خلاق به وسیله سؤال کردن، آزمایش کردن و کشف و ابداع نمی‌داد. نمرات ارزیابی شده این معلم در قسمت پیچیدگی، قدرت ارائه و زیبایی شناسی یکی از پایین‌ترین نمرات بود. این اطلاعات امکان این مسئله را بیشتر تأکید می‌کند که او قادر به تحمل دانش‌آموزان بسیار خلاق و روشهای یادگیری دلخواهشان نبود و متقاعد کننده تر از همه این واقعیت است که شاخص «جو هیجانی کلاس»^۷، (معدل ذکر شده) در کلاس این معلم بین نوزده کلاس، یکی از منفی‌ترین مقادیر را داشت. این شاخص نشان دهنده میزان توجه مثبت و علاقه میان شاگردان و معلم است و به این ترتیب، کاملاً آشکار می‌شود که معلم خلاق و مبتکر تا چه اندازه می‌تواند در ایجاد فضای مناسب آموزشی کلاس موفق باشد و به رشد خلاقیت کمک کند. تصویر «ناموفق»های کلاس این معلم کاملاً با تصویر ناموفق‌های کلاس معلم دیگر در همان مدرسه متفاوت بود. در کلاس شخص دوم هر چهار دانش‌آموز خلاق، جزو ناموفق‌ها به حساب می‌آمدند. نمرات بهره‌هوشی آنها بالاتر از نمرات هوشبهرشان بود. با این حال، ده نفر از دوازده نفر دانش‌آموز دارای خلاقیت کم او، جزو موفق‌ها به حساب می‌آمدند. این معلم در آزمون تفکر خلاق در میان نوزده معلم دومین نمره بالا را کسب کرد. نمره‌های او در پیچیدگی، قدرت ارائه تئوری و زیبایی شناسی از بالاترین نمرات بود و کلاس او مثبت‌ترین شاخص را در «جو هیجانی کلاس» داشت. به این ترتیب، معلم مزبور با محیط مناسبی که ایجاد می‌کرد، دانش‌آموزانش (چه آنهایی که بسیار خلاق بودند و چه آنهایی که خلاقیت نسبتاً کمی داشتند) بیش از آنچه از هوشبهر آنان انتظار می‌رفت، فرا می‌گرفتند و عمل می‌کردند. شاید تعاریف ابتدایی ما از علل ناموفق بودن در داستانهای کوتاه زیر دوباره پدیدار شود:

○ دانش‌آموز «الف» - عدم موفقیت او مربوط به تخیلات تحقیر شده است. او قبلاً عادت به خیالبافی داشت و نمرات پایینی می‌گرفت، اکنون عکس این موضوع صادق است. مادرش وضعیت او را در پایه چهارم چنین توصیف می‌کند: «از وقتی او یاد گرفته که خودش را با بقیه تطبیق دهد، خلاقیت او مانند گذشته زیاد چشمگیر نیست، آنطور که خودش می‌گوید سعی می‌کند با دیگران فرقی نداشته باشد. وقتی از او می‌خواهیم داستانی را که در کلاس خوانده است تعریف کند، داستانی را اختراع می‌کند و وانمود می‌کند که آن را خوانده است.»

○ دانش‌آموز «ب» - در مدرسه به خاطر حافظه بکار گرفته نشده، ناموفق است. او فرصتی پیدا نمی‌کند که از ذخیره عظیم اطلاعات عملی اش استفاده کند. او حتی یک نمره ۱۶ هم ندارد. بنابراین نمی‌تواند در گروه‌های علمی دبیرستان خود شرکت کند. در مدرسه، منزوی است و از دیگران کناره گرفته است ولی در خانه با شوق پایان‌ناپذیری روی آزمایش‌های علمی کار می‌کند، گویی به اندازه توان ده نفر نیروی کار دارد و کتابهایی را که از کتابخانه امانت گرفته حریصانه مطالعه می‌کند.

○ دانش‌آموز «ج» - علل عدم موفقیت او، موارد بسیاری است. یکی از آنها احساسات سرکوب شده است. او از رنگ، صدا، نور و بافت، لذت می‌برد و دوست دارد با آنها ابتکار به خرج دهد. حتی مادر تحصیلکرده‌اش احساس می‌کند که «برای یک پسر بچه خوب نیست که این قدر به رنگها علاقمند باشد، این قبیل کارها، ظریف و زنانه است.» با این حال این دانش‌آموز در یک گروه تابستانی علمی و هنری به راه خودش ادامه داد و موفقیت‌های بسیار ارزنده‌ای در نقاشی کسب کرد.

○ دانش‌آموز «د» - او میل دارد برای فکر کردن درباره چیزها، وقت کافی داشته باشد ولی معلمانش فکر می‌کنند او دانش‌آموزی کند و ناموفق است و مرتباً افکارش را قطع می‌کنند تا او را تشویق نموده، راهنمایی کنند و به کارش سرعت بخشند، هنگامی که او در کودکستان بود یک آزمون تفکر خلاق در کلاس او اجرا شد. ابتدا برای بچه‌ها توضیح دادند که چگونه یک مثلث را می‌توان به عنوان سقف یک خانه پرنده بکار برد. سپس از بچه‌ها خواسته شد که کار برد دیگری برای مثلث پیدا کنند. سی و یک نفر از همکلاسان همسال او بی‌درنگ شروع به کار کردند. نفر سی و دوم هم پس از یک دقیقه مشغول به کار شد ولی او چهار دقیقه بدون اینکه ظاهراً کاری انجام دهد سر جای خود نشسته بود. معلم عصبانی شد و خواست او را وادار به کار کند. ولی روانشناسی که در کلاس بر کار بچه‌ها نظارت می‌کرد از او خواست این کار را نکند. او لبخندی زد. با حرارت و شور بسیار شروع به کار کرد. او در تمام این مدت به این مسئله فکر می‌کرد که یک خانه پرنده از داخل، چگونه به نظر می‌رسد. ظاهراً تلاش معلم، جهت ارزش‌گذاری بسیار روی بچه‌های ظاهراً فعال و کوشا بود.

○ دانش‌آموز «ه» - مشکل او خیالبافی‌های منع شده است. دردوران کودکی، معلمان او شیفته ابتکار و اشتیاق و انگیزه‌های او بودند، او هنوز در درس هنر به راحتی نمره ۱۸ به بالا می‌گیرد ولی در دروس دیگر به زحمت نمره ۱۲ کسب می‌کند. معلمان و والدینش سعی دارند عادت خیالبافی‌های او را از بین ببرند ولی برای او بسیار مشکل است که به رؤیای خود فرو نرود و خیالبافی نکند.

○ دانش‌آموز «و» - عدم موفقیت او مربوط به عقاید بیان نشده، می‌باشد. مادرش گرفتاری او را چنین توصیف می‌کند: «داستان او، داستان نمرات پایین، فقدان علاقه یا رقابت به جای هوشبهر بالا است.» این موضوع که او یک پسر نمونه است همیشه چیزهای به ظاهر بی‌اهمیتی را به وجود می‌آورد. اکنون در هفده سالگی ظاهر آرام و دلپذیر دارد و محبوب همه است. زیرا خود را با خواسته‌های والدین، معلمان و... تطبیق داده است. با وجود این، در زیر این چهره موفق، او نگون بخت است. در واقع متحیر و سردرگم می‌باشد و مشتاق است که هر چه زودتر تحصیل خود را در «رشته پزشکی» به پایان برساند.

○ دانش‌آموز «ز» - او شبیه دانش‌آموز «و» است ولی باید او را عقاید یا قضاوت‌های کاوش نشده دانست. هنگامی که در مورد مطلبی صحبت می‌کند او را مسخره می‌کنند. پدر و مادرش متوجه انزوای شدید او شده‌اند. با وجودی که عاشق همراهی کردن دیگران است، تنها سفر می‌کند. زیرا همسالانش او را درک نمی‌کنند و نمی‌دانند که او درباره چه چیز صحبت می‌کند. نمره هوشبهر او بالا است ولی نمرات پایین درسی او ممکن است مانع از این شود که او به یک دانشکده خوب راه پیدا کند.

○ دانش‌آموز «ح» - عدم موفقیت او ممکن است مربوط به توانایی‌های بکار گرفته نشده باشد. نمره او در یک آزمون تفکر خلاق، بالاترین نمره در میان صدویست نفر دانش‌آموز پایه پنجم بود. ولی هوشبهر او فقط اندکی بالاتر از میانگین بود. پرونده درسی وی در پایه چهارم، پایه‌ای که بر مبنا و روش «معلم - محوری» تدریس می‌شد، عملکرد ضعیفی را نشان می‌داد و عملکرد او در پایه ششم که با روشهای دیگر غیر از روش «معلم - محوری» تدریس شد، نتایج بسیار عالی ارائه داد، زیرا فرصت بهتری برای یادگیری به روش مورد علاقه خود را داشت و هم می‌توانست از توانایی‌های تفکر خلاقش استفاده کند.

پیشرفت‌های چشمگیر تحقیقات «گتزل^۱ و جاکسن^۲» در دانشگاه شیکاگو و مطالعات «مینه سوتا^۳» به وضوح نیاز وجود یک تعریف جدید را برای «عدم موفقیت» نشان می‌دهند. از میان همه ماجراهای دانش‌آموزانی که به صورت مثال از آنها ذکر به عمل آمد و همین‌طور دیگران باید مفهوم جدیدی برای «عدم موفقیت» پدید آورد. مفهومی که «موفقیت» در آن، جایی نداشته باشد، مفهومی که بدون وجود «رقیب» به راه خود ادامه دهد.

○ ○ ○

یادداشتها

۱- Torrance, E Paul. (۱۹۹۱). Who is the unverachiever? Creative Mind Unlimited, ۴-۵, ۱۲.

۲- Stanford- Binet Intelligence Scale

۳- Minnesota Tests of Creative Thinking

۴- Iowa Basic Skills Battery

۵- The Gates Reading Test

۶- Intelligence(Lorge - Thorndike)

۷- Classroom Emotional Climate

۸- Jackson , Getzels

۹- Minnesota

